

وی در امور ملت بعدد تاسیس انجمن نمایندگان برآمد و  
 بنوعی اقدام نمود که تنی چند از احباب پارسی عضویت  
 انجمن یافتند و پرفسور جوانمرد منشی انجمن واقع شد گسسه  
 نظامنامه تنظیم و انشا کرد بمحضر حضرت عبدالهیاء فرستاد  
 و بیانات مسرت بخش در جوابش رسید که این مناجات در آن  
 بود " پای یزدانا خاک ایرانرا از آغاز مشکبیز فرمودن الخ "  
 و دستور مذکور بمضامین انجمن پرداخت و کاری از پیش نبرد  
 و انجمن با ورنج داد و از اوقایت و حمایت نمود و دیدینا ریو دست  
 دستورها از نفوذ مطلق نسبت بر زردشتیان کوتاه گشت و لسی  
 عاقبت گیخسروجی را مسموم و هلاک نمودند و بعد از او ارد شیر  
 نمایند و سرپرست گردید و او جشن ناصر سابق الذکر را  
 موقوف نمود و بر همانندت و مخاصمت متعصبین زردشتی نسبت  
 بمؤمنین پارسی بیفزود و دستوران بمعارضت و مقاومت برخاستند  
 و زردشتیانرا بمخاصمت برانگیختند و امواتشان را در دخمه راه  
 ندادند و دفن در مقبره عمومی مسلمین نیز امکان پذیر نبود  
 لاجرم قطعه زمینی را برای آرامگاه مردگان برکشیدند و دستوراً  
 بتخریب کوشیدند حتی جسد طفلی را از احباب که در آغاز  
 کار در آرامگاه گذاشتند شیران پارسی بدستور دستوران  
 بیرون کشیدند و هم دستوران برای اجراء مراسم زناشویی  
 حاضر نشدند و ناچار خود مراسم را بعمل آوردند و این موجب

ثلثه وشکست مقام دستوران گشت ولذا ابرعناد افزود نمود و بدسیسه و حيله برخی از احباب را مورد تعرض ملاءهای اسلام ساخته بحبس حکومت انداختند و بعضی از خونخوران مسلمین را تطمیع کرده نقودی داده بر قتل مشاهیر این طایفه گماشتند ولی انجمن ناصری زرتشتیان که در بخش ششم شرح دادیم کمال مساعدت و موافقت با احباب کرده حکم بعدل و حقّ همی نمودند چه برخی از اعضا احباب بودند و هم بعضی از متنفذین تعصب نداشته و خیر عموم طلبت میخواستند و این موجب شدت بغض و عناد دستوران و معاندان گردید و هیجان کرده فریاد برکشیدند که شش تن از اعضا انجمن بهائیند و باید منفصل و اخراج شوند و مستر خد ابخش عضو متنفذ انشمنند که مستشار را رأین بهی بود با اهل بهای همراهی داشت و اعتراضات متعرضین را اجوبه کافی گفت و آنان را خائب و خاسر کرد بالاخره مستر خد ابخش را بقتل آوردند و آقا مهربان برادرش را پس از فوتش در منشاء چون بهائیان دفن کردند از قبر بیرون کشیده بدخمه گذاشتند .

و نیز شریری در مریم آباد آقانوش را گرفته تکلیف بسبب ولعن نمود و آن مظلوم بتد بیرو کوشش خویش را از چنگلر مستخلص ساخت و حکمران مرتکب را گرفته سه روز در حبس بداشت و مستخلص ساخت و بلافاصله کورک هشت ساله نوه آقانوش

مفقود گردید و بعد از چهار روز و تجسس بسیار و بیثباتی والدین  
 جسد در چاه مریابی بدست آمد و مرتکب گرفتار شده چندی  
 بحبس حکومت افتاد و بواسطت مسلمین مستخلص گشت و  
 اشرار تفتی بی دربی بخانه اسفندیار پیور کشتاسب بقاسم آباد  
 ریخته او را تهدید بقتل کردند و میالغی از او گرفتند و آنمظلوم  
 از خوف جان خود و عاقله اش با حدی ابراز نکرد و آمدن یار پیور  
 آقا مهربان که جوان فعال و خدمت گذار بود و اخیراً بکرمان  
 رفته مشغول تجارت شد و روزی شیرینی مسمی بداش حسس  
 نزد وی رفت و اعتراض کرد که چرا عبا بدوش انداخته و بیدرنگ  
 و براهد فچندین تیرگلوله ساخته شهید نمود و هر مزد یار پیور  
 خدا بخش ده مؤید و وجیه المله زرتشتیان در تفت پیسس از  
 فوز بایمان موفقیت تامه در تبلیغ پارسیان انجایافت و بانفاق  
 مهربان پیور رستم دینیار مریم آبادی و حکیم پیور مهرگان بزیارت  
 حضرت عبدالبهاء شتافت و آنان در مابین بهائیان پارسیان  
 نخستین زائرین ارض مقصود میباشند .

شاه سیاوش و جمشید و شاه کاوس برادران حکیم مذکور  
 کلاً بخلوص و قیام بر تبلیغ و خدمات دیگر آراسته بودند و نیسس  
 آقا کیومرث و برادرانش آقا سروش و آقا جمشید ابنا آقا فرود از  
 متقدمین احباب بودند و میرزا فیروز و برادرش میرزا فرسخ و  
 اسفندیار مجذوب خیاط و خواهرش خرمن و شوهر وی آقا

هر نزد یار و پسرش آقا خسرو و نیز استاد شهر یار و هم آقا بهمن پور  
 خدامراد مدیر تجارتخانه شهیره پیمان و سائر مشترکین و اعضاء  
 شرکت مذکوره و هم شرکاء و کارکنان شرکت محترم پارسیان و نیز  
 آقا کیومرث برادر ملا بهرام اخترخاوری و دیگر آقا خسرو آلّه آباد  
 و برادرش آقارستم و بالجمله از قراء اطراف یزد در حسین آباد  
 تمامت پارسیان بهائی شدند و در طلی آباد و قاسم آباد و  
 رحمت آباد و مهدی آباد و بالاخص در مریم آباد جمعیت کثیری  
 از پارسیان در ظل امر ابهتی درآمده بخدمت پرداختند و ما  
 شرح احوال شهداء و کثیری از مشاهیر اعیان پارسی را در  
 بخشهای گذشته آوردیم و از آنجمله اسفند یار کوچه بیوکسی  
 نسبت بکیخسروجی خان صاحب سرپرست زردشتیان از جانب  
 بزرگان پارسیان هند داشت و جوانی عالم و فاضل و متقی بود  
 و از جانب انجمن ناصری زردشتیان مأمور تفت شده دبستان  
 برای نوباوگانشان در معبد تاسیس کرده بتعلیم و تدریس  
 پرداخت و مؤبدان که بمعلوم عصریه دل خوش نبودند ناروا  
 بودن تاسیس مکتب در معبد را بهانه کرده بمخاصمت برخاستند  
 و برخی از جهال زردشتی را برانگیختند و عاقبت بدستور  
 شهر یار دستور دستوران ساکن بلد سمایت و شکایت بسیار  
 نوشتند که اووهم مسلکانش دستور را بچیزی نمیشمارند و  
 سخنانی ناروادرباره اش میگویند و دستور روزی همه بزرگان

وریش سفیدان پاریسی را گرد آورد نوشته آتشکده تفت را  
 بخواند و فرمان دستور را اثر بر منع از تاسیس مکتب در معبد  
 برخی از حضار بلحن شدید توهین آمیز کردند و دستور  
 بگریست و برخی از همراهان اسفند یار که حضور داشته  
 بی پروا بصد اعمال معارف شکنجه دستوران و لزوم تأمین  
 سعادت آتیه نوباوگان بتر بیت و تحصیل علوم سخن گفتند  
 و در اثر آن جلسه تمامت مؤیدان با اشرار مسلمین تفت همد<sup>ست</sup>  
 شدند و یک تن از آنان را بگماشتند تا اسفند یار مظلوم را در جلو  
 بالا خانه معبد هدف گلوله ساخته مقتول نمود و ریکی  
 از آثار صادره از قلم حضرت عبد البهاء در حق وی چنین  
 مسطور است "حضرت آقا، اسفند یار شهید شهادت رانوشید  
 واللّه یار شد" و از جمله معارف احبای پاریسی آقا خسرو بود که  
 بالاخره در پیونه بمبئی سکونت گرفته مسافر خانه برقرار داشت  
 و معروف بخسرو پیونه والا شد و در انواع خدمت با مراهبسی  
 مسابقت جست و در ایام سفر حضرت عبد البهاء با اروپا بدانسو  
 شتافت و استدعا کرد تا صوت و کلام آن حضرت در فنو غراف  
 ضبط و حفظ گردد و عائله خصوصاً دخترش در عالم امر بدیع  
 درخشیده با اء کنفرانس در مجامع و سفر تبلیغی موفق شد...  
 دیگر ارباب سیاهوش سفیدوش پور رستم که چون برای  
 امر کسب و تجارت در بلاد متعدد سائروساکن بود عاقبت

درقم بسال ۱۳۱۳ بواسطه آقا محمد ابراهیم نداف و بزیارت لوح مشهور پارسی که از قلم ابهی برای پروفیسور جوانمرد از متقدمین احبای پارسی صدور یافت و مطالعه الواح اخیری ایمان آورده مشتعل و منجذب گشت و مادر ویستگان و نیسز دستور زرتشتیان از حالش باخبر و منزجر و متغیر شدند و چون بتبلیغ پرداخته با ملامها و غیرهم مکالمه در خصوص این امر کرد و کتب و آثار بدیعه دار ما بین اهالی هممه در باب او شده واعظین بر منابر ضلال و اضلالش بیان کرده منتشر نمودند که چهارصد مجلد از کتب بهائیان را نشر داد و برتعرض و ایذایش برخاستند و چون در تجارتسرای ملکی میرزا علی اصغر خان صدراعظم بود و دانست که در واقعه ناصرالدین شاه با صدور تلگرافات متعدده سوء تفاهم را از عوام زائل کرد و در ساره ورقا و روح الله شهید بعدالت و انصاف سخن گفت و از این طایفه حمایت و حفاظت داشت عریضه به او در خصوص هجوم اهالی بنام بهائیت نگاشت و بعد از چندی جواب از صدر اعظم بایسته رسید که در حاشیه عریضه اش چنین نوشت :

”شما زردشتی هادین و آئین مخصوصی دارید چه دخلی ببهائی دارد بهیچ اسم احدی حق مزاحمت بشما هاندارد مستاجر من هستید باشید کمال آسایش و آسودگی شما را طالبم هر کس بیجهت بخواهد متعرض حال شما شود بمن اظهار

کنید رفع میکنم و همین نوشته مرا بجناب آقا میرسید ابراهیم مستوفی نشان بد دهید کمال نگهداری و طرفداری از شماها مینماید که آسوده و مرفه الحال باشید " صدراعظم " لا جرم حکمران و گماشتگان اتابک حمایت کردند و احدی نتوانست متعرض شود و او بتبلیغ پرداخت تا در سال ۱۳۱۸ که حکمران قم زنجورکچی باشی پیرو ناتوان شد و اتابک با مظفرالدین شاه سفر اروپا کردند ملاًها در شهر رمضان بر منابر فریاد و فغان نمودند و اضطراب راهالی پدید شد و آقا سیّد عبداللّه مجتهد قمی ویران محضر خود که مطو از طلاب و ملاًها شد طلبیده مکالمه کرد و کتب بدیعه که او بر مردم داد نبرد مجتهد حاضر کردند نماند و امروز ابراهیم حکمران رجوع کردند و در دار الحکومه با حضور جمعی کثیر از معاریف حاضر و مکالمه شد و کذب افتريات از قبیل نشر صد مجلد کتاب و غیره واضح گشت و حکمران بملاحظه صدراعظم از وی حمایت کرد ولی در خلوت پیغام فرستاد که برای فرونشستن عداوت اعلیٰ اولی آنکه ایّامی چند در قم نماند آنگاه مراجعت نماید و سیاوش در همان شب نقل مکان کرد و عده که در همان شب از جانب مفسدین برای اخذ کتب بمنازل رفقاییش ریختند و بدست نیاوردند و بالجمله سیاوش عازم طهران شد و حکمران قم واقعه را بسه اتابک در روسیه خبر داد و جواب اکید رسید که بحفظ زرتشتیان

و جلوگیری از شرارت مفسدان پردازد و سیاوش در طهران  
 بر ارباب جمشید تاجر معروف فارسی وارد شد و او برای صداقت  
 و امانت که در روی نشان یافت خواست او را ملازم خود سازد  
 ولی سیاوش را دل بر عودت بقم بود و در آن اثنا لوحسی از  
 حضرت عبدالبهاء رسید و او را مامور بملازمت ارباب جمشید  
 فرمود و لا جرم سیاوش مباشر در خانه و ملاکش شده در امورش  
 بکمال اخلاص رسیدگی کرد و سیاوش بسال ۱۳۳۰ از طهران  
 بعزم زیارت رفته در رمله اسکندریه چندی در جوار فضل و  
 الطاف آن حضرت بسربرد و از آنجا بمبای رفت چندی در آن  
 حد و مقیم شده بتبلیغ پرداخت و اعلانی منتشر کرده محل  
 خود را معلوم داشت تا که خواهد رجوع کند و نیز برای ملاهای  
 یزد مکاتیب دعوتنامه مشتمل بر نسخه از زیارت نامه حضرت  
 حسین ابن علی صادر از قلم ابهی فرستاد و از بمبای بنی در  
 عباس ورود کرده چندی اقامت نمود و دعوتنامه بشرح مذکور  
 منتشر کرده قیام بتبلیغ نمود و متمصبین باید ا و اهلاکش  
 برخاستند و در خانه اش را احاطه کردند و او را گرفته ضرب  
 و اذیت وارد ساختند چنانکه سرش مجروح گشت و اگر حکمران  
 مداخله و محافظه نمینمود ویرا میکشتند پس بیزد شتافت و در  
 مراوده با مردم بناء مکالمات تبلیغیه گذاشت و بعد از چندی  
 بطهران برگشت و چون در امور مالی و تجارتی ارباب جمشید



اختلال حاصل شد سیاوش استقلال گرفت و تجارت پرداخت  
 و در شرکت پارسیان عضو عامل بوده همه جاسفر کرده بخدمات  
 امریه نیز پرداخت و رساله‌آبنام توضیح و اضحات در اثبات  
 امر ابهی از مدارک زرتشتیان تالیف کرده بطبع رساند و  
 رسائل دیگری نیز نوشت و در عشق ایمانی و انجذاب وجدانی  
 اشعار نیز میسرود و دیگر برادر سیاوش آقامیرزا مهربان بمان  
 جیوه کلانترقریه خرمشاه و اخوان آقاسروش و آقارستم .

و دیگر از احبای معروف پارسی نوشیروان پور کشتا سب  
 برادر اسفندیار سابق الذکر که بنام نوش شهرت یافت ( )  
 اشعاری بسیار در خصوص این امر سرود دیوانش طبع و نشر  
 گردید و در او اخیراً یاش سکونت بمبئی گرفته و در آنجا بسال  
 ۱۳۳۸ درگذشت و لختی از اشعارش را محض نمونه ثبت  
 میداریم و هنی هذه

از کوچه برون شو که تراره نمایند

از پرده در اتابرخت پرده گشایند

اندر چمن امروز تو در باب نسیمی

زان گل که هزاران بغمش نغده سرایند

تا حشر در فیض بود بسته برویت

امروز اگر بر رخت آیند رنگشایند

گوئی است در افکنده بمیدان سعادت

با بهره کسانی که مرایین گوی ربایند

گردیده گشایند جز از ظلم نبینند  
 آنانکه به نیکی عمل خویش ستایند  
 این صیقل آینه دلهاست چرا خلق  
 زنگارز آئینه دلها نزد اینند  
 ای نوش درین ره جگر شیر شود آب  
 نبود عجب اربی جگران باتو نیایند  
 وله ایضاً :

تاکستی خود را در این بحر روان افکنده ایم  
 از عالم تن خویش را در طک جان افکنده ایم  
 از وصف آنروی نکو بینم جهان پرگفتگو  
 شوری ز برق عشق او دل را بجان افکنده ایم  
 معنی اسرار نهان بی پرده بر من شد عیان  
 تادیده بر رخسار آن جان جهان افکنده ایم  
 پروانه سان از بیبھشی تن داده ام با سوزشی  
 مانند بلبل شورشی در گستان افکنده ایم  
 از شوق یاری نشان هر دم چون بیبھشان  
 برق از دم آتش فشان بر آسمان افکنده ایم  
 گشتم بد آنسان بیخبر کز خود نمی بینم اثر  
 تا بر جمالش یک نظر چشم نهان افکنده ایم  
 تا بگو که بد هندی نشان راهی بوصل دلستان  
 مانند نوش ناتوان طرح بیان افکنده ایم

وله ایضاً :

تاز خود بیرون رفتم روی دلستان دیدم  
 چون روی نشان جستم حسن اوعیان دیدم  
 شاهد معانی را پرده دارد ل کسردم  
 آب زندگانی را از لبش روان دیدم  
 حسن عالم افروزش بود بی نشان لیکن  
 جلوه جهان سوزش در حریم جان دیدم  
 تن ز آتش سوزان سوختم چو پروانه  
 بی نشان شدم تا آن یاری نشان دیدم  
 چون ز جسم بگذشتم جلوه کرد بر من جان  
 خضر راه خود گشتم عمر جاودان دیدم  
 از نسیم نوری همچو گل شکفتیم  
 شد بهار اگر روزی محنت خزان دیدم  
 شعرنوش را مستان ز بهار چو جان دارند  
 زانکه چشمه حیوان اندر او نهان دیدم  
 وله ایضاً :

بادل و جان راه کوی دلستان برداشتیم  
 تن رها کردیم و راه ملک جان برداشتیم  
 بود صورت پرده معنی اسرار نهان  
 پرده از رخسار اسرار نهان برداشتیم

شد عیان آب حیات و ما از آن آب حیات  
 خضر خود گشتیم و عمر جاودان برداشتیم  
 همچو بلبل کز نشاط وصل گل نالد ز شوق  
 ناله ها از شوق آنجان جهان برداشتیم  
 وسعت پرواز ما چون اندرین گلشن نبود  
 با هزاران شوق راه آشیان برداشتیم  
 چون نشان دادند ما را سوی یاری نشان  
 بی نشان گشتیم و راه آن نشان برداشتیم  
 تا بجان ما را گرفت آتش ز برق شعرنشوش  
 از شر آه سقف آسمان برداشتیم  
 ما دل شدگان دامن دلدار گرفتیم  
 کردیم ره را سبحه و زنا را گرفتیم  
 در سبحه و زنا را چو تصویر دئی بود  
 یک رنگ چو بد کیسوی آن یار گرفتیم  
 چون در کف ما دامن تزویر و ریاب بود  
 ز آن دامن آند وست بیک بار گرفتیم  
 ما بلبل شوقیم و ز شوق گل رویش  
 پرواز کنان ره سوی گلزار گرفتیم  
 پروانه صفت بیخود و حیران جمالیتم  
 پرواز سوی شمع شرر بار گرفتیم

آن یوسف کم گشته که دل جست نشانش  
 این طرفه که از دیده خونبار گرفتیم  
 نبود عجب ای نوش اگزرزنده بمانیم  
 چون باغم دلدار سروکار گرفتیم

ترجیع

از سرنو زمانه شادان شد  
 عالمی از بهاگستان شد  
 در چمن گل شگفت و از هرسو  
 بلبل از شوق گل غزلخوان شد  
 گشت شیرازه اندرین ایام  
 آنچه ز اوراق هوا پیشان شد  
 سوخت پروانه و ار دلها را  
 چونکه شمع بهافروزان شد  
 آتش افتاد ز عشق او بجهان  
 سینه هازان شرار سوزان شد  
 شد ز یکسوجهان چو خلد برین  
 وز دیگر سوجهان چونیران شد  
 دهر پر عیش وصل جانان گشت  
 چرخ پرناله شهیستان گشت  
 شور میگریزیت عالم با این  
 خاک ثابت چو چرخ گردان شد

شد عیان نور و شد نهان ظلمت  
 عدل پیدا و ظلم پنهان شد  
 رایت افراشت لشکر انصاف  
 لشکر جور و کین گریزان شد  
 یکطرف از جفای اهل ضلال  
 اهل صدق و صفادرافغان شد  
 فتنه خوی زشت گمراهان  
 رهزن عیش اهل ایمان شد  
 شد عیان صیقل وجود جهان  
 محک امتحان نمایان شد  
 نور و ظلمت زهم جدا گردید  
 شمس روی بها چو تابان شد  
 کفر و ایمان بریده شد از هم  
 فرق از هم کمال و نقصان شد  
 جام سرشار شوق ابهائی  
 محفل آرای بزم مستان شد  
 صبحدم عند لیب گلشن عشق  
 زین نوانغمه زن بهستان شد  
 که بهاهست مقصد امکان  
 نیست در طک دل جزا و سلطان

ود یگر جمشید خداداد حکیم مردی از اهل قریه قاسم آباد  
 یزد متمسک و متعصب در آئین زرتشت بود و ذلت همکیشان  
 خود را در دست مسلمین نتوانست تحمل کرده مهاجرت  
 بهند نمود و مکنت و ثروت بیند وخت و بی دیدار بستگان و  
 آشنایان بوطن آمد و برای نیل با جرنج گوسفند قربانی  
 بهد یتان کاردی مخصوص و برنده با خود بیاورد و عدل گوسفند  
 در قاسم آباد سر برید و نوش مذکور بالهجه و تقریر بسیار موثرید و  
 گفت این همه گوسفندان بی آزار برای عیش تنی چند خونخوار  
 برنج آورده جان گرفت و جمشید جواب گفت که برای عمل  
 بموجب پرمان یزدانست نوش پرسید که یزدان در کجا چنین  
 دستور داد و فیما بینشان در امر دین مکالمه و مناظره در گرفت  
 و نوش ویرا ملزم و مهتدی ساخت و جمشید کارد در غلاف کرد  
 و دیگری آنکار نگرفت و نیز در همان ایام که بانوش در بشارت  
 و عشموران در باب پیدایش روز باز پسین داخل شده بحث از  
 مسائل مفصل به میان آمد جمشید از او خواست که حل مشکل را  
 از دستور بپرسند و نوش موافقت نمود و نزد دستور فتند و نوش  
 نوعی سخن گفت که دستور عاجز و ساکت ماند و عاقبت گفت  
 باش تا من رجوع بکتب نمایم نوش اظهار کرد که اگر مقصود شما  
 تکدی از دیگران است تو چرا برای ما کدائی کنی ما خود توانیم  
 کرد این بگفت و از خانه دستور بیرون آمدند و بالجمله جمشید

در بمبای تجارت داشته بخدمات مالی و غیره در راه این امر موفق بود تا در سال ۱۳۴۹ از جهان درگذشت و برادر کهنترش ارد شیر خدا <sup>داد</sup> حکیم بیگسال قبل از ایمانش فائز بایمان گشت و سالها در بمبئی با برادر از مشاهیر بهائیان بودند .

و از پارسیان معروف ارباب جمشید جمشیدیان پسر بهمن دایره تجارت و املاکش بسی متسع و با وزراء و کلا و اعزّه و علما معاشر و مردی سلیم النفس و خیر خواه و عیاش و راحت طلب بود و با این طایفه محبت مینمود و جمعی از احباب پارسی مانند ارباب سیاوش سفیدوش و ملا بهرام اختر خاوری و رستم خان وارد شیر و غیرهم در دایره اش موظف و مستخدم بودند و در خطابی صادر از قلم حضرت عبدالبهاء تاکید و اصرار در حسن خدمت و کمال صفا و امانت و مساعدت آنان در حقّ وی شد از آن جمله در خطاب باریاب سیاوش مسطور است ولی بایست همواره، برضای ارباب جمشید رفتار نمائی و آنچه بگویند دستور العمل خویش بدانی و نیز علی الخصوص ارباب جمشید که وحید فارسیانست و فرید زردشتیان و نیز احباب باید بمیل و رضای ارباب جمشید حرکت نمایند و در صداقت و امانت و حسن خدمت بمنتهای قوت بکوشند و مبارک انفسی سبب تکدر خاطر آن خیر خواه عالم گردد چنین شخص خیر خواه را باید



بجان و دل خیرخواه شد و در خد متش همت نمود زیرا قصور  
 سبب غضب رب غفور گردد و او پیوسته با احباب مساعدت و نسبت  
 بحضرت عبدالبهاء و امرابهی اظهار خضوع میکرد و در سال  
 ۱۳۲۱ چون در یزد مذبحه کبری واقع شد و خانمان کثیری  
 از احباب راتاراج کردند و در برخی از بلدان دیگر نیز احباب در  
 بدر شدند و جمعی سرکشته و حیران بطهران آمدند در املاک  
 ارباب سکونت جسته بمشاغل و خدمات متنوعه پرداختند و  
 برخی از قبیل ملاحهرام که خبره و امین در زراعات و قنـوات  
 املاک اطراف طهران شد و آقا محمد حسین الفت ناظر جمع  
 امور و کارهای مهمش گردید و غلام علی خان تفتی رسید که در  
 امور املاک خارج شهر و ارباب سیاوش رسیدگی در داخله امور  
 تجارتخانه داشتند نزد ارباب سمت ملازمت و خدمت یافتند  
 و ارباب رادل بر احباب سوخته متأثر و پیریشان <sup>گشت</sup> و برخی از ملاها  
 که با او آشنائی و سرکار داشتند بدو گفـتند شیندیم تمامت  
 فراریان یزد را جا و ماوی دادید و او چنین جواب داد که من  
 خود زرد شتیم ولی در دایره من از کل ادیان و مذاهب  
 هستند و مداخله در عقیده شان ندارم و باید بوظیفه خود رفتار  
 کنند و بهائیان بنهایت دیانت و درستکاری آراسته اند و چون  
 مسیوه هیپولیت در یفوس و مستر میسن ریمی با پیران آمدند ارباب  
 پذیرائی شایان از ایشان نمود و در پارک معروف اتابک که

تقریباً با تمامت اثاثیه خطیره اش از میرزا علی اصفرخان  
 صدراعظم بیک کرورتومان خرید و هم در جمشید آباد با اجازه  
 او جشن مهمی و خطابه عظمی داده شد و برای حرکتشان  
 باصفهان وسائل کالسکه شایسته فراهم کرد و غلامعلیخان  
 مهاجرتفتی را بجهت ملازمت خدمتشان معین نمود و در  
 تجارتخانه اش در قم و کاشان و اصفهان از آنان پذیرائی  
 و احترام بجای آورد و در عودشان بطهران نیز بهمان وتیره  
 رفتار کرد ولی در اواخر ایام چون امور تجارتنی آقا جمشید  
 حکیم سابق الذکر ساکن بمبئی بهم خورد و برای دریافت  
 طلبهای خویش بایران آمد که خطابی از حضرت عبدالبهاء  
 برای ارباب داشت که با وی مساعدت کند کمکی ننمود و هرگاه  
 با تمام مقدرت مساعدت میکرد امور او سامان مییافت و حکیم آیساً  
 عودت بمبئی نمیکرد و بالاخره در سال ۱۳۳۲ در امر ارباب  
 جمشید اختلال حاصل شد و مدتی در عدلیه و غیره  
 طلبکاران کشته‌کش نموده لذا در آخر ایام پیری عزت و اعتبار  
 سابق را از دست داد .

وازقری که محفل برقرار گردید علی آباد رستاق نخست  
 آقا علی اکبر (شهید) بن شاطرزین العابدین جنابیزدی  
 از قدمای مومنین بد انجارت آنگاه آقا حسین و آقا علی اکبر  
 پسران عباس مجومردی از مومنین سابقین بد انجاتوطن

جستند بزراعت و فلاح و تبلیغ خصوصاً بین پارسیان پرداختند  
 و نیز آقارستم بهمرد ماندگار از بهائیان پارسی از مرزعه صدری  
 بد انجامه اجرت نمود بنوع مذکور قیام کرد و آقامهدی بن آقا  
 محمد حسین حاجی ابوتراب نیز از مومنین سابقین یزدی  
 مالک قریه بود و پسرانش آقاعلی و آقا ابوتراب از شهر قطبوع  
 علاقه کرده در قریه سکونت جستند و آقا ابوتراب مذکور از معارف  
 مومنین و پسرش آقاعبدالله و نیز پسران آقاعلی اکبر شهید  
 مذکور لا سیما آقاعبدالحسین و آقارضا و خصوصاً دخترش حاجی  
 بی بی لقا و دیگر از مومنات قریه خدیجه سلطان بنت حسین علی  
 مؤذن مسجد حسین آباد که در پانزده سالگی بواسطه منیره  
 خانم زوجه حاجی علی حسین آبادی فائز بایمان شد و  
 پدرش حسینعلی مؤذن مذکور و هم برادرش عباس کمال ستم  
 بروی رواد اشتند و برادرها اشاره پدر و برادر ضرب زنجیر شدن  
 سیاه و مجروح ساخت و کشان کشان نزد میرزا حسن پیشنماز  
 بردند و پدر اظهار داشت که این دختر با باید بر بهائیان  
 سب و لعن کند و یا با اجازه شاهمینجا اورا میکشم و چون  
 پیشنماز با مظلومه سخن گفت و او استقامت مینمود فتوی داد که  
 اورا بیرون از خانه برده بکشند و پدر و برادر و برادرها خانه خود  
 آورده قصد کشتن نمودند و بالاخره حسب میل مادر آزار بسیار  
 وارد ساخته بیرون کردند و انمظلومه پناه بخانه حاجی علی

وحرمتش آورده و آن محترمه و برابر زوجیت برادر خود آقارضا  
 در آورده که بعداً بقریه علی آباد اقامت کردند و در سال ۱۳۴۱  
 محفل روحانی مرکب از آقا ابوتراب بن آقا محمد حسین و آقا  
 حسن بن آقا حسین و آقا علی اکبر بن عباس و آقا عبدالحسین  
 بن آقا علی اکبر شهید و آقا عبد الله بن آقا ابوتراب و یمان پور  
 خسرو کیخسرو و پورا سفند یا رورستم پور بهمراد خدا بخش ورستم  
 پور بهمراد ماندگار تشکیل یافت و نیز آقا نصر الله اهل بندر آباد  
 رستان فائز بایمان شد و بعلت تعرض و ستم اهل قریه بمعلی آباد  
 آمده مزدوج و مقیم گشت و دیگر از معارف مؤمنین آقا محمود  
 بن آقا علی آقا محمد حسین و بهائیان قریه حظیره القدس  
 تاسیس داشتند .

و در حسین آباد انوشیروان پور بهریان در روز نهم شوال  
 ۱۳۰۸ واقعه شهداء<sup>۶</sup> سیمه یزد را بچشم خود دید و با  
 انوشیروان پور بهرام و جمشید بهرام وارد شیر بهرام کوشیدند  
 و بواسطه ملا بهرام در مرزعه مهدی آباد که در بخش ششم  
 شرح احوال آورده ایم فائز بایمان گشته بتبلیغ پرداخته  
 و پدرشان بهرام بن شهریار مذکور نیز همیشه زردشتیان را  
 در مقابل تمذیبات شیمیان بشارت قرب طلوع بهرام ورجاوند  
 میداد از این امر اطلاع و انجذاب یافت ولی بفاصله قلیلی  
 درگذشت خدا رحم بهرام و خدا مراد بهرام و بهریان بهرام